

دیدگاه‌های موبدان و شاهنشاهان ساسانی در باره ایران‌شهر

تورج دریایی
دانشگاه ایالتی کالیفرنیا، فولرتن

به یاد دوست از دست رفته‌ام
دکتر حمید محامدی

در آغاز قرن سوم میلادی، شاهنشاهی‌ای ایجاد شد که بنیانگذارانش (خاندان ساسان) آن را Erān/«ایران» نامیدند. چندان آشکار نیست که چرا موبدان زرتشتی پارسی و اردشیر بابکان، نخستین فرمانروای ساسانی، قلمرو خود را «ایران» نامیدند. نیولی، دانشمند ایتالیایی، در کتاب درخشان خود به نام *ایده ایران*، معنی و کاربرد این واژه را در دوره ساسانی شرح داده است.^۱ بر پایه داده‌های موجود، چیز زیادی نمی‌توان بدان افزود مگر، مثلاً، بحث درباره دیدگاه اقلیت‌های مذهبی (یهودیان، مسیحیان، مانویان و البته زرتشتیان) و برداشت آنها از مفهوم ایران و مرزهای آن، بدان‌گونه که در نوشته‌های کتیبه‌های دوره ساسانی و متون زرتشتی پارسی میانه و متون فارسی توصیف شده است. از آنجا که این کتیبه‌ها و متون از قرن سوم تا یازدهم میلادی نوشته شده‌اند، می‌توانند نشان دهند که مفهوم «ایران»/Erān و «ایر»/ēr یا ایرانی بودن از اواخر دوره باستان^۲ تا قرون وسطی چه دگرگونی‌هایی را پشت سر گذاشته است. برای درک تغییر معنای «ایران» و «ایر»

1. Ch. Gnoli, *The Idea of Iran, An Essay on its Origin*, Istituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente, Roma, 1989.

نیز نک. امان‌الله قریشی، *ایران نامک*، تهران، ۱۳۷۱.

2. Late Antiquity

است که غیر زرتشتیان نیز می‌توانستند ادعا کنند که ēr اند. این حقیقت آنجا خود را می‌نماید که ما با عبارتی مانند mard ī ēr ī hudēn / «مرد ایرانی خوب‌دین» روبه‌رو می‌شویم که در اینجا دین خوب یعنی دین زرتشتی. همچنین اصطلاحات دیگری مانند dēn ī weh / «به‌دین» و dēn ī rāstīh / «دین راستی» برای دین زرتشتی به کار رفته است. وجود اصطلاح «مرد ایرانی خوب‌دین» این تصور را فریاد می‌آورد که در همان زمان *mard ī ēr ī agdēn / «مرد ایرانی بددین» نیز وجود داشته است.

این موضوع را تنها با استناد به متون زرتشتی پارسی میانه نمی‌توان توضیح داد، بلکه کتیبه‌های دوره ساسانی نیز از منابع ارزشمند در این باره است. در متون پارسی میانه agdēn / «بددین» معمولاً به دین اسلام اشاره دارد.^۱ اما بدین معنا نیست که اقلیت مسیحی از تعصب و سخت‌گیریهایی زرتشتیان ایمن بودند. در قرن سوم میلادی، کرتیر در کتیبه مشهور خود با غرور می‌گوید که پیروان ادیان مختلف را آزار داده است (KKZ9):

ud jahūd ud šaman ud brāman ud nasrā ud kristiyān ud makdag ud
zandīk andar šahr zad bawēnd

و یهود و بودایی و هندو و نصرانی و مسیحیان و مندایی و مانوی در [ایران] شهر تنبیه شدند.^{۱۰}

در برخی متون پارسی میانه قرن سوم، در مورد مسیحیان اصطلاح tarsāg / «ترسا» به کار رفته است که می‌توان آن را «خداترس» معنی کرد. این اصطلاح دارای معنی مثبتی است و ظاهراً عامه مسیحیان بدان نامیده می‌شدند. اما شاهنشاه غیر زرتشتیان را همراه با مردم زرتشتی mard / zan ī šahr / «مرد/زن [ایران] شهر» یا ērān šahrīgān / «ایران‌شهریان»، در برابر an-ērān šahrīgān نامیده است. همچنین bandag ī šahr در برابر bandag ī an-šahrīg^{۱۱} و در متون حقوقی dehgān ī šāhān šāh و sāhān šāh bandagīh^{۱۲} و sāhān šāh bandag^{۱۳} / «بندۀ

در میان اقوام (اقلیتهای) مختلف، شایسته است که به منابع غیر زرتشتی نیز مراجعه کنیم تا نظر مسیحیان، یهودیان و مانویان را نیز دریابیم.

برای درک تغییر معنای «ایران» و «ایر» نخست باید به موضوع قومیت در ایران باستان پرداخت. در اوستا، کتاب مقدس زرتشتی که بین سالهای هزار تا پانصد پیش از میلاد مدون و در دوره ساسانی مکتوب شد، با عنوان (لقب) قومی Airya / «آریا»، به معنی «نجیب» یا «اشراف‌زاده» روبه‌رو می‌شویم.^۳ در اوستا، آریاها گروهی قومی‌اند که قبایل دیگر را an-Airyā، یعنی غیر آریایی می‌نامند. پارسیان هخامنشی نیز که نخستین شاهنشاهی پارسی را بنیان نهادند به خودشان چنین لقبی یا عنوانی می‌دادند. داریوش کبیر در سنگ‌نوشته‌ها خود را arya ciça، به معنی دارای تبار یا دودمان آریایی می‌خواند^۴ که این لقب همان لقب قومی (نژادی) است که ساسانیان پانصد سال بعد آن را به کار برده‌اند. در متون زرتشتی پارسی میانه، ēr (airyā) با زرتشتی بودن یکی دانسته شده است. این ایده که دین زرتشتی با قومیت پیوند دارد در متنی که به ارتداد می‌پردازد دیده می‌شود. این متن dēn ī māzdēsān / «دین مزدیسنا» را ērīh و دین دیگر را dēn ī an-ēr / «دین غیر ēr» یا dād ī an-ēr می‌شمارد.^۵

گفتنی است که متن دادستان دینی در قرن نهم یا دهم میلادی، که جمعیت زرتشتیان در حکومت مسلمانان به جامعه‌ای اقلیت^۶ کاهش یافته بود، نوشته شده است.^۷ با این همه، شاهد بالاگواه آن است که در متون پارسی میانه، درباره این مفهوم بیشتر بحث شده است. در این متون نه تنها ērānagān / «ایرانیان» در مقابل an-ērānagān / «غیر ایرانیان»، بلکه ērīh / «ایرانی بودن» نیز در مقابل an-ērīh / «غیر ایرانی بودن» مطرح شده است. همچنین ēr-mēnišnīh / «منش ایرانی» در برابر an-ēr-mēnišnīh / «منش غیر ایرانی» قرار دارد.^۸

با اینکه خاستگاه پیدایی این ایده (ēr) را می‌توان در متون زرتشتی یافت، خواهیم دید که مفهوم ēr و ایرانی بودن از هویت دینی زرتشتی در اواخر دوران باستان فراتر رفت. منظور این

3. P. Thieme, *Mitra and Aryaman*, New Haven, 1957.

4. R. Kent, *Old Persian Grammar, Text and Lexicon*, New Haven, 1957, p. 137.

5. *Dādestān ī Dēnīg*, Part 1, transcription, translation and commentary by M. Jaafari-Dehaghi. Association pour l'avancement des études iraniennes, Paris, 1998, pp. 168-169.

6. sub-altern

7. J. Choksy, *Conflict and Cooperation: Muslim Elite and Zoroastrian Sub-Alterns*, Columbia University Press, 1999.

8. *Ayādgār ī Zarērān*, Passage 47, edited and translated by D. Monchi-Zadeh, (*Die Geschichte Zarēr's*), Uppsala, 1981, p. 44; B. Gheiby, *Yādgār ī Zarērān*, Bielefeld, 1999, p. 19; Gnoli, *op. cit.*, pp. 147-148; R. Schmitt, "Aryans", in E. Yarshater, ed., *Encyclopaedia Iranica*, Vol. II, 1985, p. 684.

9. T. Daryaei, "Apocalypse Now: Zoroastrian Reflections", in *Medieval Encounters* 4/3 (1998): 188-202.

10. M. Back, *Die Sasanidischen Staatsinschriften*, Acta Iranica 18, Leiden, 1978, p. 414; Ph. Gignoux, *Les quatre inscriptions du mage Kerdār*, Leuven, 1991, KKZ, 9.

11. M. Shaki, "Citizenship ii", in E. Yarshater, ed., *Encyclopaedia Iranica*, Vol. V, 1985, pp. 632-633.

12. *The Book of a Thousand Judgements (A Sasanian Law-Book)*, A. Perikhanian, Costa Mesa and New York, 1997, 9:31/20.9.

13. *The Hērbedestān and Nērangestān*, Vol. I, edited and translated by F.M. Kotwal and Ph.G. Kreyenbroek, with contribution by J.R. Russell, *Studia Iranica* 10, Paris, 1992, pp. 60-61.

مرزهای ایران‌شهر

در پشت دهم، مهریشت، آمده است که مهر سوار بر ارازه‌اش نه تنها سرزمین «آریا، ایر» که تمام دنیا را نیز زیر نظر دارد (یشت ۱۵-۱۰).

auui arəzahi savahī, auui fradaḍafšu Vīdaḍafšu, auui vouru.barəšti
vouru.jarəšti, auui imaṭ karšuuarə, yaṭ x'anirathəm bāmim,
gauuašayanam gauuaštīmča baēšazyam, miθrō sūrō ādiḍāiti

مهر توانا (هفت اقلیم زمین را که): ارزهی، سوهی، فردذشوی، ویدذشوی، وروبرشتی، وروجرشتی نام دارند و آن اقلیم باشکوه را، که خونیره، سرزمین مسکون و دههای سالم نامیده می‌شود زیر نظر دارد.^{۱۸}

این بخش از یشتها کهن‌ترین فهرست کامل هفت اقلیم/کشور را دربردارد که پیشینه آن به زمان زرتشت می‌رسد، زیرا زرتشت در یسنا ۳-۳۲ می‌گوید که دیوان به سبب اعمالشان در «هفت بوم»/ «būmiiā haptaiθē» بدنام‌اند.^{۱۹} هندیان باستان نیز جهان را به هفت اقلیم یا ناحیه (dvīpa) تقسیم می‌کردند که نشان می‌دهد تقسیم‌بندی هفتگانه جهان منشأ هندوایرانی دارد.^{۲۰} در این تقسیم‌بندی جهان، فقط خونیره سکونتگاه انسانها و جانوران است و به تنهایی به اندازه مجموع شش اقلیم دیگر وسعت دارد. پیرامون خونیره را آب دریاچه و روکشه گرفته است تا از گزند دیوان و موجودات پلید، که در شش اقلیم دیگر سکونت دارند، دور بماند.

در این تصویر از جهان می‌توان خونیره را مطابق سرزمین متمدن okiomene پنداشت و دیگر اقلیم خالی از انسانها و تمدن را جایی که فقط دیوان در آن می‌زیند. این تصویر اوستایی از جهان است.^{۲۱} ساسانیان که شاهنشاهی استواری بر پایه قوانین دیانت زرتشتی بنیاد نهادند، اعتبار ویژه‌ای برای این تقسیم‌بندی هفتگانه جهان قائل بودند؛ اما آنان، به هنگامی که در اواخر دوره باستان با متون علمی یونانی درباره جغرافیای واقعی جهان آشنا شدند، تغییرات و نوآوری‌هایی پدید آوردند تا دیدگاه اساطیری با حقایق ژئوپولیتیک تطبیق یابد.

18. I. Gershevitch, *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge, 1959, pp. 80-81.

19. H. Humbach, *The Gāthās of Zarathushtra and Other Old Avestan Texts*, Vol. I, Heidelberg, 1991, p. 132.

20. M. Boyce, *A History of Zoroastrianism*, Vol. I, Leiden, 1989, p. 134.

برای تقسیمات هفتگانه، نک.

M. Schwartz, "The Avestan World View", *The Cambridge History of Iran*, Vol. 2, *The Median and Achaemenian Periods*, Cambridge, 1985, p. 643.

برای مقدس بودن اعداد ۳ و ۷ نیز نک.

A. Sh. Shahbazi, "Persepolis and the Avesta", *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 27 (1994): 85-90.

21. T. Daryaei, "The Changing 'Image of the World': Geography and Imperial Propaganda in Ancient Persia", *Electrum* 6 (2002): 99-109.

شاه» و در قرن سوم میلادی، بنا بر کتیبه پایکوبی، [hmkky štry GBR[An] «مردان همه [ایران] شهر» به کار رفته است.^{۱۴} بدین سان نگرش شاهنشاهی ساسانی به تابعیت ērīh و قومیت تا حدی با دیدگاه زرتشتی تفاوت داشت. شاپور اول (پادشاهی از ۲۴۰ تا ۲۷۰ م) که شاه Ērānsāhr بود، تا قرن سوم تجربیاتی در مورد دین فراگیر به دست آورده و مانویت را به رسمیت شناخته بود. چنانکه مسیحیت در قرن چهارم میلادی همچون دینی فراگیر در امپراتوری روم رسمیت یافت. شواهد مبنی بر وجود رابطه میان مانویت و شاهنشاهی شاپور این گمان را تقویت می‌کند که شاهنشاهی ساسانی (Ērān)، در قرن سوم میلادی، دینی جز دین زرتشتی داشته است. همان‌گونه که والتر هیتس سه دهه پیش اظهار کرده: «شاهان ساسانی قرن سوم، بجز بهرام دوم، زرتشتیان استواری نبودند».^{۱۵} بدین سان، در قرن سوم میلادی، در مورد واژه ایران (Ērān) دو تلقی مختلف دیده می‌شود: یکی در حوزه دین زرتشتی و دیگری در حوزه شاهنشاهی، که در دومی قومیت مهم‌تر از دین تلقی می‌شد.

برای تلقی غیر زرتشتیان ایران از Ērān نخست به جامعه یهودیان آن دوران نگاهی می‌افکنیم که منابع ما تصویر روشنی از زندگی آنان و سازگاری‌شان با پارسیان عرضه می‌کنند. گرچه این اطلاعات از حاشیه‌های شاهنشاهی ساسانی می‌آید، تصویر خوبی از زندگی یهودیان و سازگاری (یکپارچگی) آنها با پارسیان به دست می‌دهد. بنا بر تلمود بابلی و برخی شواهد دیگر مانند آثاری از کتیبه دورا (Dura)، یهودیان شایستگی آن را داشتند که بخشی از جامعه ایران و ērīh باشند. آنان نام ایرانی داشتند و کلاه (kulāf) ایرانیان را بر سر می‌گذاشتند و حتی رهبر جامعه یهودی (reš galūt) کمربند (kamar) که نشانه اعتبار و قدرت در میان ایرانیان بود به کمر می‌بست.^{۱۶} افزون بر این، چند شاه ساسانی زنان یهودی داشتند و فرزندانشان در چشم یهودیان پادشاهان یهودی بودند. انتقاد یهودیان فلسطینی به رفتار و لباسهای عجیب و غریب گروهی از یهودیان پارسی نشان می‌دهد یهودیانی نیز وجود داشته‌اند که عضوی از جامعه ایرانی و دستگاه حکومتی شاهنشاهی به شمار آیند.^{۱۷} پس به نظر می‌رسد که یهودیانی که در خوزستان، فارس و ماه زندگی می‌کردند بخشی از اتباع وفادار پادشاهی ایران به شمار می‌آمدند و ēr mārd ī šahr بودند. درباره مسیحیان و مانویان در قسمت بعدی سخن خواهیم گفت.

14. H. Humbach and P.O. Skjærvø, *The Sasanian Inscription of Paikuli*, Vol. 1, Wiesbaden, 1978, 13/5, p. 32.

15. W. Hinz, "Mani and Kardēr", *La Persia nel Medioevo*, Roma, 1970, p. 493.

۱۶. باید به یاد داشته باشیم که کرتیر نیز با گرفتن کلاه و کمر به مراتب بالاتر رسید.

17. J. Neusner, "How Much Iranian in Jewish Babylonia?", *Journal of the American Oriental Society* 95/2 (1975): 187-188.

این نویسنده، با آنکه از این مدارک یاد می‌کند، در مشارکت یهودیان در جامعه ساسانی تردید دارد.

غیرمسکونی بود رانده می‌شدند. البته، نمی‌توان این نوآوری را تنها به موبدان زرتشتی نسبت داد، بلکه بنا بر تبلیغات شاهنشاهی ساسانی نیز طوایف و مردمی که بر طبق بندهش تصور می‌شود در خونیره زندگی می‌کرده‌اند، اکنون باید در این شش اقلیم جای داده می‌شدند. برخی از طوایف گذشته حذف شدند و مردمان مصر و سوریه به عنوان ساکنان ششمین اقلیم افزوده شدند. البته، فهرست این طوایف همان طوایفی بود که ساسانیان آنان را می‌شناختند و با آنها تماس داشتند. اما اکنون آنان در دنیای هفت اقلیمی اوستایی جا و مکان داده شده بودند.

در این زمان، شاهنشاهی ساسانی مرزهای بسیار گسترده‌ای یافت که نه با دنیای اوستایی شباهت داشت و نه با حقایق سیاسی دوره ساسانیان. این حقیقت با نگاه به متن جغرافیایی اساسی زبان فارسی میانه، یعنی *شهرستانهای ایران* آشکار می‌شود. این کتاب تصویری از مرزهای شاهنشاهی ساسانی عرضه می‌کند که شگفت‌آور است. بنا بر این متن، ایران‌شهر سراسر خونیره را می‌پوشاند، اما شهرهای ذکر شده در این متن همه آن شهرهایی نبود که ساسانیان بر آنها فرمان می‌زاندند. تقسیمات منقول در *شهرستانهای ایران* نیز با تقسیمات اداری ساسانی همخوانی نداشت. جالب اینجاست که، بنا بر متن *شهرستانهای ایران*، در کوست خوربران (Xwarabarān) یعنی «جنوب غربی» سرزمینهایی چون Frīga (افریقا)، و شهرهایی چون مکه و مدینه در عربستان جای گرفته‌اند.^{۲۴} این تقسیم‌بندی به اصلاحاتی مربوط می‌شود که قباد و به‌ویژه پسرش، خسرو اول، در قرن پنجم و ششم آغاز کردند. مرزهای ایران‌شهر در زمان خسرو دوم، با بلندپروازیهایی او که سپاه ایرانی را به افریقا و دیوارهای قسطنطنیه برد، به وسیع‌ترین حد خود رسید.^{۲۵}

چنانچه این روایت‌های تاریخی منبع متن *شهرستانهای ایران* باشد، می‌توان گفت که تصور ساسانیان از ایران و جهان بر سیاست‌های توسعه‌طلبانه پادشاهان ساسانی در قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی استوار بوده است. نمونه‌ای از این تصور را می‌توان در لقب خسرو یکم، یعنی «هفت کشور خدای»^{۲۶} دید که با تصویری که اوستا از جهان عرضه می‌کند همخوانی دارد.

24. T. Daryaei, *Šahrestānīhā ī Ērānšahr*, Costa Mesa, 2002.

۲۵. برای حضور ساسانیان در عربستان، نک.

M.J. Kister, "Al-Hīra, Some Notes on its Relations with Arabia" *Arabica* 11/2 (1968): 145-146.

و در افریقا، نک.

R. Altheim-Stiehl, "The Sasanians in Egypt – Some Evidence of Historical Interest", *Bulletin de la Société d'archéologie Copte* 31 (1992): 92; Tabari, *The History of al-Ṭabarī, The Sāsānids, the Byzantines, the Lakhmids, and Yemen*, Vol. V, New York, 1999, p. 376.

26. D. Monchi-Zadeh, "Xosrov ut Retak", *Hommages et Opera Minora, Monumentum Georg Morgenstierne*, Vol. II, Leiden, 1982, p. 63.

افزون بر این، در متون پهلوی زرتشتی آمده است که مردم به شش اقلیم دیگر، که بنا بر اوستا مسکونی نبود، هم کوچ کردند. گفته شده که شش طایفه در خونیره باقی ماندند، اما در واقع، در متن از هفت طایفه یاد شده است. این هفت طایفه عبارت‌اند از: اعراب، پارسیان، مازندرانیان، تورانیان (ترکان)، رومیان، داهه‌ها و هندیان.^{۲۲} پس ایران بخشی از خونیره بود، اما در طول زمان گسترش یافت. این نوآوری که منشأ آن را باید در نظام عقیدتی شاهنشاهی ساسانی جستجو کرد، سبب شد تا ایران سرزمینی ثابت که ایرانیان در آن زندگی می‌کردند تلقی شود. در اینجا ما با دیدگاه اساطیری مواجه نیستیم، بلکه این سرزمین جایی بود که ایرانیان به واقع در آن زندگی و فرمانروایی می‌کردند. مرزها و استانهای ایران در اوایل دوره ساسانی در کتیبه شاپور اول چنین معرفی شده است (کعبه زرتشت):

Pārs, Pahlaw, Xūzestān, Mēšān, Asōrestān, Nōdšīragān, Arabestān, Ādūrbādagān, Armen, Wiruzān, Segān, Alān, Balāsagān yad frāxš ō kōf ud Alānān bar, ud hamāg Padišxwar kōf, Mād, Wurgān, Marw, Harēw, ud hamāg Abršahr, Kermān, Sagastān, Tūrān, Makrān, Pārādān, Hindestān, Kūšānšahr yad frāxš ō Paškabūr, ud yad ō Kāš, Sugd, Čācestān marz, ud az hō ārag zrēh Mazūn šahr

پارس، پهلوی، خوزستان، میشان، آسورستان، نودشیرگان، آذربادگان، ارمنستان، ویروزان، سگان، آلان، گرگان، مرو، هرات و همه ایرشهر: کرمان، سیستان، توران، مکران، سغد تا مرز چاچستان و در آن طرف دریا، مزون شهر (عمان).^{۲۳}

مهم اینجاست که کرتیر در قرن سوم میلادی نشان می‌دهد که مفهوم ایران/ایران‌شهر با دین زرتشتی پیوند دارد و خواننده می‌تواند تشخیص دهد کدام سرزمین بخشی از ایران و کدام بخشی از ایران است. با مقایسه مرزهای مذهبی و شاهنشاهی می‌توان قلمرو شاهنشاهی ساسانیان را، که شاهان ساسانی با لقب «شاهان‌شاه ایران و انیران» آن را متعلق به خود می‌دیدند، مشخص کرد. اما در اواخر دوره ساسانی (قرن ششم و هفتم میلادی) نظریه دیگری نیز مطرح شد که نه تنها با اوستا که با متن فارسی میانه بندهش و کتیبه‌های قرن سوم نیز ناهمخوان بود. بنا بر این نظریه، ایران یا سرزمینی که ایرانیان در آن زندگی می‌کردند، همان خونیره، یعنی اقلیم مرکزی، بود که از آغاز آدمیان در آنجا سکونت داشته‌اند. از این رو، غیرایرانیان باید به اقلیمهای دیگری که در اوستا

۲۲. مهرداد بهار، *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۷۹.

۲۳. نک.

Back, *op. cit.*, pp. 285-288; Ph. Huyse, *Die dreisprachige Inschrift Šābuhrs I. an der Ka'ba-i Zardušt*, Vol. I, Corpus Inscriptionum Iranicarum, London, 1999, pp. 22-23.

فهرستی همانند در نقش رستم وجود دارد. نک.

R.N. Frye, *The History of Ancient Iran*, Munchen, 1983, Appendix 4, p. 371.

شده بودند. اما مانویان «ایر» محسوب نمی‌شدند، زیرا، برخلاف یهودیان که از قرن سوم میلادی و مسیحیان که از قرن پنجم میلادی به رسمیت شناخته شده بودند، آنان در جامعه ساسانی هرگز به رسمیت شناخته نشده بودند و آماج آزار بودند و از شاهنشاهی رانده می‌شدند. مانویان نیز مانند اعراب، چینیا و رومیها سرزمین شاهنشاهی ساسانی را نه ایران یا ایرانشهر، بلکه همیشه «پارس/فارس» می‌نامیدند. شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که برخی اقوام و گروههای غیرزرتشتی با «ایر» نامیدن خود در نهی شدن این اصطلاح از مفهوم دینی خود نقش داشتند. این موضوع برای شاهنشاهی بزرگی که در درون مرزهایش اقوام و بیروان دینهای مختلفی می‌زیستند بسیار اهمیت داشت و به یکپارچگی ملی کمک شایانی می‌کرد.

ایرانیان غیرزرتشتی نیز خود را ایرانی می‌دانستند. به تازگی تابوتی در استانبول کشف شده که به ایرانی‌ای مسیحی به نام خرداد، پسر هرمز آفرید، که در قرن نهم میلادی به بیزانس سفر کرده، تعلق دارد.^{۲۷} هرمز آفرید سرزمینی را که، در آن زمان، بخش شرقی سرزمین خلافت اسلامی بود و آن را دارالسلام می‌خواندند چنین معرفی کرده است:

az mān ī ērānšahr, az rōstā (ī) čālagān, az deh (ī) xīšt

از ایرانشهر، از روستای چالگان، از ده خشت

بخشی از این کتیبه به ما می‌گوید که با اینکه در آن زمان شاهنشاهی ساسانی دیگر وجود نداشته، هرمز آفرید موطن خود را ایرانشهر نامیده است. چنین می‌نماید که اقوام مختلف ایرانی، بدون در نظر گرفتن دین زرتشتی، حتی در اوایل دوران اسلامی، تصور ویژه‌ای از مرزهای ایرانشهر در ذهن خود داشتند که با مرزهای ایرانشهر در زمان پادشاهان ساسانی از قرن سوم تا هفتم میلادی تطبیق می‌کرد. اما برای موبدان زرتشتی این سرزمینهایی بود که کرتیر در قرن سوم برشمرده بود. مرز شاهنشاهی بسیار گسترده‌تر شده بود و ما می‌بینیم که این موضوع به ایرانیان مسلمان هم منتقل شده بود.

ایرانشهر بر مبنای متن شهرستانهای ایرانشهر از آسیای میانه تا افریقا وسعت داشت. این تصور از مرزهای ایرانشهر بعدها بخشی از سنت ادبی ایرانیان شد که در مقدمه شاهنامه ابومنصوری بازتاب یافته است:

ایرانشهر از رود آمویست تا رود مصر و این کشورهای دیگر پیرامون اویند و از این هفت کشور ایرانشهر بزرگوارتر است.^{۲۸}

اگرچه مفهوم «ایران»/Ērān/ «ایرانشهر» Ērānšahr و «ایر» ēr نخست ریشه در دین زرتشتی داشت، ولی از قرن سوم میلادی به بعد، دیگر «ایر» معادل «ایر زرتشتی» نبود، همان‌گونه که در متنی، بسیاری از یهودیان و مسیحیان «ایر» بودند و در دستگاه حکومتی ساسانی کار می‌کردند. این ممکن است بدین علت باشد که پادشاهان و حکومت، جوامع مسیحی و یهودی را به رسمیت می‌شناختند. یهودیان از قرن سوم میلادی و مسیحیان از قرن پنجم میلادی به رسمیت شناخته

27. F. de Blois, "The Middle-Persian Inscription from Constantinople: Sasanian or Post-Sasanian?", *Studia Iranica* 19 (1990): 209-218.

۲۸. محمد قزوینی، «مقدمه شاهنامه قدیم»، بیست مقاله، به کوشش عباس اقبال، تهران، ۱۳۶۳، ص ۴۹. منشی‌زاده در تصحیح خود اشتباه کرده و، به جای مصر، قزات را انتخاب کرده است.

D. Monchi-Zadeh, *Topographisch-Historische Studien zum Iranischen Nationalepos*, Wiesbaden, 1975, p. 8.